بسمه تعالی

موضوع: حجیت قطع/ قطع/ مباحث حجج

فهرست مطالب:

[حجیت قطع 1](#_Toc128889600)

[مسالک در حسن عدل و قبح ظلم 1](#_Toc128889601)

[مسلک اول: مسلک مشهور متکلمین: قبح ظلم و حسن عدل لازم واقعی عدل و ظلم 1](#_Toc128889602)

[مناقشه در مسلک اول حسن عدل و قبح ظلم 3](#_Toc128889603)

[مسلک دوم: مسلک مشهور فلاسفه: حسن عدل و قبح ظلم از قضایای مشهوره 3](#_Toc128889604)

[بررسی مسلک مشهور فلاسفه در حسن عدل و قبح ظلم 5](#_Toc128889605)

[اشکال اول: مناقشه محقق خویی رحمه الله در مسلک مشهور فلاسفه 5](#_Toc128889606)

[بررسی مناقشه محقق خویی رحمه الله در تفسیر مشهور فلاسفه 5](#_Toc128889607)

# حجیت قطع

حجیت قطع به معنای منجزیت و معذریت آن مورد بحث اصولی است.

گاهی از منجزیت قطع به وجوب متعابعت قطع تعبیر می‌شود. بازگشت این مطلب به این است که قطع به تکلیف مولی موضوع برای لزوم اطاعت و همچنین موضوع برای حسن عقاب بر مخالفت است. و بازگشت لزوم اطاعت در موارد قطع به تکلیف مولی نیز به حسن عدل و قبح ظلم است یعنی عبدی که قطع به تکلیف مولی را مخالفت کند حق مولی را تضییع کرده است وظلم به او کرده است و ظلم قبیح است و عقاب او عدل است و عدل حسن است لذا برای این که روشن شود حجیت قطع به این معنی، ذاتی قطع است یا امر عقلایی است باید کبرای حسن عدل و قبح ظلم را بررسی کنیم که قبح ظلم ذاتی ظلم است و حسن عدل ذاتی عدل است و یا به تعبیر فلاسفه از قضایای مشهوره و آراء محموده است که تطابقَ علیها آراء العقلاء حفظا للنظام.

استحقاق عقاب به معنای حسن عدل است منتهی حسن به دو معنا است یکی حسن عدلی که ترک آن ظلم و قبیح است مثل مراعات حق جانی که آن نیز عدل است و ترک آن قبیح است و این داخل در حسن عدل است به معنای لزوم آن و عدلی که تخلف از آن ظلم باشد عدل لازم است و دیگری عدلی که تخلف از آن ظلم و قبیح نیست مثل قصاص جانی که عدلی است که ترک آن موجب ظلم نیست لذا این عدل حسن دارد یعنی قبح ندارد. عقاب عاصی نیز عدل است یعنی قبح ندارد و ظلم نیست نه این که عدل واجب باشد.

## مسالک در حسن عدل و قبح ظلم

در حقیقت حسن عدل و قبح ظلم مسالک مختلفی وجود دارد.

### مسلک اول: قبح ظلم و حسن عدل لازم واقعی عدل و ظلم

مشهور متکلمین قائل هستند به این که حسن عدل و قبح ظلم لازم واقعی عدل و ظلم است. البته مقصود این است که در عالم واقع قضیه‌ی «العدل حسن و الظلم قبیح» است و عالم واقع اوسع از عالم وجود است و مثل «امتناع اجتماع نقیضین» که موطن آن عالم واقع است نه عالم وجود تکوینی، مقام نیز از این قبیل است و حسن عدل و قبح ظلم مربوط به عالم واقع است.

صاحب کفایه رحمه الله و محقق خویی[[1]](#footnote-1) رحمه الله نیز این مسلک را پذیرفتند.

صاحب کفایه رحمه الله در تأیید این مسلک فرموده‌اند: «لاشبهة‌ فی وجوب العمل علی وفق القطع عقلا و کونه موجبا لتنجز التکلیف فیما اصاب و عذرا فیما اخطأ قصورا[[2]](#footnote-2) و لایخفی ان ذلک لایکون بجعل جاعل»[[3]](#footnote-3) یعنی این حسن عدل که مصداق آن در اینجا وجوب اطاعت تکلیف مقطوع مولی و حسن عقاب بر مخالفت تکلیف مقطوع مولی است، ناشی از جعل جاعل نیست، جعل ترکیبی ندارد به این نحو که شارع «یجعل الظلم قبیحا» و «یجعل العدل حسنا» بلکه جعل تبعی دارد به این نحو که شارع «یجعل العدل فینجعل الحسن» یعنی عدل ایجاد تکوینی می‌شود و به تبع آن حسن ایجاد می‌شود و ظالم ظلم را ایجاد تکوینی می‌کند و به تبع آن قبح ایجاد می‌شود.

این تعبیر ایشان صحیح نیست چون:

اولا: معنای آن این است که حسن عدل لازم وجود عدل است و قبح ظلم لازم وجود ظلم است در حالی که حسن عدل لازم واقع عدل و قبح ظلم لازم واقع ظلم است ولو در خارج موجود نشوند. مثل امتناع اجتماع نقیضین که لازم واقع است نه این که لازم وجود اجتماع النقیضین باشد زیرا معنا ندارد که اجتماع نقیضین در خارج موجود شود و لازم وجودش امتناع باشد. و لذا تعبیر به این که حسن به تبع وجود عدل موجود می‌شود اشتباه است.

ثانیا: این بیان نسبت به لازم الوجود صحیح نیست زیرا لازم الوجود نیز باید به نحو مستقل جعل شود و با لازم الماهیة تفاوت دارد که در آن خود لازم، جعل نمی‌شود بلکه به تبع جعل ماهیت موجود می‌شود مثل زوجیت برای اربعه -بنا بر این که لازم ماهیت آن باشد کما هو الصحیح- پس اگر لازم وجود باشد نیز باید به نحو مستقل جعل شود زیرا هیچ موجودی ولو لوازم یک شیء بدون جعل اصیل موجود نمی‌شود و جعل عرضا و تبعا برای آن معنا ندارد.

ثالثا: این تعبیر که گفته شود در عالم واقع قضیه «العدل حسن» و «الظلم قبیح» وجود دارد این نیز اشتباه است و باید تصحیح شود زیرا عدل یعنی «ماینبغی فعله» و ظلم یعنی «ما لاینبغی فعله» و پس «العدل حسن» به معنای «العدل ماینبغی فعله» این ضرورت به شرط محمول است پس آن چه که در عالم واقع است مصادیق است مثل « الخیانة فی الامانة قبیحة» یا «اداء الامانة حسن».

و در تعریف عدل به «اعطاء کل ذی حق حقه» نیز حکم آن آمده است زیرا مراد از آن تنها حق لزومی است و لذا اگر مهمان را پذیرایی کنید حق او را اعطاء کردید ولی اگر به نحو کامل از او پذیرایی نکنید به او ظلم نکردید. و همچنین مراد از حق در تعریف ظلم به «منع کل ذی حق حقه» حق لازم است و حق لازم همان «لاینبغی ترکه» است. لذا این تعاریف ضرورت به شرط محمول است.

بنابراین خلاصه این مسلک این است که گفته شود مصادیق عدل و ظلم در عالم واقع حسن یا قبح دارند.

## مناقشه در مسلک اول حسن عدل و قبح ظلم

اشکال عمده این مسلک این است که در عالم واقع مصلحت و مفسده و کمال و نقص وجود دارد اما «نباید بشود» نهی است و نهی انشاء است و نیاز به منشئ دارد و عالم واقع که مخلوق خداوند نیست و ازلی است و نیاز به ایجاد ندارد مثل امتناع اجتماع نقیضین که یک امر واقعیت داری است و مخلوق خداوند نیست. و این عالم واقع مشتمل بر نهی نیست زیرا نهی انشاء زجر است، اگر مراد این است که خیانت در امانت مفسده دارد درست است ولی این مسلک می‌گوید: مصلحت ملاک حسن است نه خود حسن و مفسده ملاک قبح است نه خود قبح، و لذا مفسده مراتب دارد بخل نیز مفسده دارد ولی مفسده لزومیه ندارد لذا شخص بخیل مستحق عقاب نیست بخلاف تجاوز به عنف که مفسده لزومیه دارد. و مفسده لزومیه به این نحو تشخیص داده می‌شود که به این حد برسد که وقتی عقل آن را درک ‌کند بگوید: «این کار را انجام نده» و این «انجام نده» انشاء است که نیاز به منشئ دارد که منشئ یا شارع است و یا عقل است – البته بعضی قائل هستند که عقل منشئ نیست بلکه صرفا مدرک است-.

## مسلک دوم: حسن عدل و قبح ظلم از قضایای مشهوره است

مشهور فلاسفه قائل هستند به این که حسن عدل و قبح ظلم از قضایای مشهوره و آراء محموده هستند که تطابقت علیها آراء العقلاء حفظا للنظام. و تصریح می‌کنند که مراد از حسن عدل کمال آن نیست و مراد از قبح ظلم نقص نیست وهمچنین مراد مصلحت عدل و مفسده ظلم نیست بلکه مراد استحقاق الثواب علی العدل و استحقاق العقاب علی الظلم است و لذا معتقد هستند که استحقاق ثواب بر عدل و استحقاق عقاب بر ظلم مجعول عقلاء است.

محقق اصفهانی رحمه الله بعد از تایید این مسلک فرموده‌اند: حسن عدل و قبح ظلم امر تکوینی نیست و با برهان قابل اثبات نیست، زیرا مواد برهان شش چیز هستند و حسن عدل و قبح ظلم از هیچ‌کدام از این شش قسم نیستند. این مواد عبارت هستند از:

1- اولیات

اولیات قضایایی هستند که تصور موضوع و محمول آن موجب جزم و تصدیق به ثبوت محمول برای موضوع می‌شود. و لذا بین عقلاء در مورد آن‌ها اختلاف واقع نمی‌شود مثل «اجتماع النقیضین ممتنع» و «الکل اعظم من الجزء» و حسن عدل و قبح ظلم به معنایی که بیان شد از اولیات نیستند و شاهد آن این است که مورد خلاف واقع شدند و آن دو از مسلمات نیستند.

2- فطریات

فطریات قضایایی هستند که «قیاساتها معها» مثل «الاربعة زوجة» که قیاس آن با خودش است زیرا اربعه یعنی دو تا دو پس در خودش نهفته شده است که زوج است و قابل انقسام به متساویین است.

و حسن عدل و قبح ظلم از این قسم نیز نیست. زیرا قبح ظلم به معنای استحقاق عقاب بر آن متضمن قیاسی نیست که همراه خود آن باشد یعنی در ظلم، «استحقاق العقاب علی الظلم» نهفته نیست.

3- حسیات

حسیات اعم از محسوس به حواس ظاهره است که آن‌ها را مشاهدات می‌گویند و محسوس به حواس باطنه که آن‌ها را وجدانیات می‌گویند.

حسن عدل و قبح ظلم از این قسم نیز نیست.

4 و 5 و 6- تجربیات، متواترات، حدسیات

واضح است که حسن عدل و قبح ظلم داخل در این سه قسم نیز نیست.

بنابراین حسن عدل و قبح ظلم خارج از برهان هستند و از قضایای غیر برهانی هستند و قضایای غیربرهانی قضایای مشهوره‌ای هستند که تطابقت علیه آراء العقلاء و الا مابازایی در عالم تکوین ندارند.

ایشان در ادامه فرموده‌اند: مراد از ذاتی بودن استحقاق عقاب برای ظلم و ذاتی بودن استحقاق عقاب برای عدل، ذاتی باب کلیات خمس که جنس و فصل است، نیست و همچنین مراد ذاتی باب برهان نیز نیست که تصور شیء برای انتزاع آن کافی است مثل تصور انسان که برای انتزاع امکان از آن کافی است بلکه مراد این است که ظلم تمام الموضوع برای قبح است و نیاز به جزء الموضوع دیگری نیست و عدل تمام الموضوع حسن است بدون این که لحاظ شود که ظلم مندرج تحت یک عنوان دیگر است عقلاء می‌گویند: ظلم قبیح است. ولی عناوین دیگر دو قسم هستند:

قسم اول: اموری که حسن یا قبح در آن‌ها اقتضایی باشد. مثل کذب و صدق که اقتضاء کذب لو خلی و طبعه قبیح باشد و ممکن است به سبب معنون شدن به عنوان حسنی مثل اصلاح ذات البین، حسن شود و همچین صدق ممکن است به سبب معنون شدن به عنوان دیگری مثل افساد ذات البین، ظلم و قبیح می‌شود.

قسم دوم: برخی افعال هم هستند نه معنون هستند به عنوان حسن نه به عنوان قبیح مثل شرب الماء و اکل الرمان که لو خلی و طبعه نه حسن است نه قبیح بلکه تابع عناوینی است که بر آن عارض می شود.[[4]](#footnote-4)

### بررسی مسلک دوم

به این مسلک اشکالاتی وارد شده است:

## اشکال اول: مناقشه محقق خویی رحمه الله در مسلک دوم

محقق خویی رحمه الله فرموده‌اند: اگر حضرت آدم علیه السلام که تنها خلق شد نیز عدل را تصور می‌کرد حسن آن را درک می‌کرد در حالی که هنوز مجتمع عقلایی شکل نگرفته بود، پس معلوم می‌شود حسن عدل و قبح ظلم از قضایایی نیستند که با تطابق آراء عقلاء به دست آمده باشند[[5]](#footnote-5).

## بررسی مناقشه محقق خویی رحمه الله

این اشکال صحیح نیست زیرا مراد محقق اصفهانی رحمه الله از قبح ظلم استحقاق عقاب است و این که حضرت آدم علیه السلام استحقاق عقاب بر ظلم و صحت عقاب مولی را بدون این که شارع به او بگوید «افعل و الا عاقبتک» درک می‌کرد، معلوم نیست. و لذا آیت الله سیستانی حفظه الله فرموده‌اند: «هر خطاب نهیی‌ای مستبطن وعید بر عقاب است» و بدون این که مولی وعید بر عقاب دهد عقل حسن عقاب را درک نمی‌کند.

و این که ما استحقاق عقاب را درک می کنیم به سبب فرهنگ سازی و تربیت اجتماعی ما است.

1. مصباح الاصول (طبع موسسة احیاء آثار السید الخویی)، خویی، ابوالقاسم، ج1، ص14-16. [↑](#footnote-ref-1)
2. ای لاتقصیرا یعنی اگردر مقدمات قطع تقصیر کند، قطع به عدم تکلیف، عذر نیست. [↑](#footnote-ref-2)
3. كفاية الاصول(طبع آل البیت)، آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسن، ص258. [↑](#footnote-ref-3)
4. نهاية الدراية (طبع جدید)،اصفهانی، محمد حسین،ج3، ص29-31. [↑](#footnote-ref-4)
5. مصباح الاصول (طبع موسسة احیاء آثار السید الخویی)، خویی، ابوالقاسم، ج1، ص14. [↑](#footnote-ref-5)